کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جنگ اشعار و مطالب مختلف ۵۱۲۷

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب [illegible]

بازدید شد

شماره ۱۳۸۲

۵۴۱۲

بررسی شد

۱۷ – ۳۶

خطی – فهرست شده

۵۴۱۲

۱

[illegible]

[illegible]

بتاریخ ۲۳ شهر ذی القعده ۱۳۲۹ جمع شد [illegible]

[illegible]

۳

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

۲

[illegible]

۱۳۲۹

من لم يغن في تحصيل الاداب بخ[illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] كبره

[illegible] ... [illegible] عمره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلداری تورعه الحرف
عزری تیزه الحروف
دانا الدن الاعیاب الا اتقامی للمحرف
لدا نقش باش القرشی و لا ایرلی بار الضعیف
ربوبی لکنده ترعه الضعف بی الموسیقه و الاطیف
دارد قتی کاس الطلد انی راحت ساقی لطیف
ودلبر لی ان لاداری نی جمعیت الله الطراقیت
عشیی القابل سکوته ادب دبنطقه شریف

ای احوال حالتی تا جلها بی الهدی مجمه رجال
ای خفی تحقیقها بلطف والشاع فی معشر الاخوان
فتری جمیع آثار و جودهم شی لفتی الالفاظ و معانی
فکانتش الشمس المنیره فی السما داعم تحقیقرش فک نی
حمرآء شرقه تقدیم ...
ما الکفی نیطرد ... تحقیق والفرد ذکر ... بالقول الثانی

احا الود داعلی کتاب مکرم
... شتی و اخله

[illegible]

5

[illegible]

5

[illegible]

6

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹

[illegible]

۸

[illegible]

۱۰

[illegible]

۹

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦١٠

[illegible]

١٣

[illegible]

[illegible]

١٤

[illegible]

15

[illegible]

61

[illegible]

16

[illegible]

51

[illegible]

[illegible]

یکی نیست یک طبع سیه داری
بیا که ... جهان ... داری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جواب راقم

... ناله‌ای ... شدم

وما ارفع النفس الدنية كالغنى
ولا اوضع النفس الشريفة كالفقر

... فان كان خيرا ... وان كان شرا ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

21

[illegible]

انوری

نه قضا است بهر تکی و عنان کش فلق — هزار نقش برآرد زمانه و نبود — اگر چه رنگ امید است آمیزد

بران دلیل که تقدیرهای جمله خطا است — یکی چنانکه در آئینه تصور ما است — در این سراچه کرن و سال اشتو ما است

تفاوتی که در این نقشهای هم بینی — بدست ما چو از این حل و عقد چیزی نیست — که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن

رضا بده است در دست عقبش آیاتست — بعیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست — که مقتضای قضاهای گنبد خضرا است

22

[illegible]

چه صنعتست که با این است و چه آخر
چه گردش است که با منقطع است و چه مبدا

شغف الفؤاد و بتاره لحیب
فظللت ذا اسف و ذا ارب
یا جیرة البیت ما لکم
و عن تعوان الرمل یا بو فاعل
ادا ابرا سی لیلة تبری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قلندرانه بیا ... عشق رنگ زنیم

بتیشه ... [illegible]

درنگ نیست ... رنگ زنیم

بیار ساقی گلرنگ ... [illegible]

حدیث ... رنگ زنیم

بتار طره ... چنگ زنیم

درون کعبه عشق از صنم ... رنگ زنیم

کنون ... کلک عشق رنگ زنیم

رواق ... رنگ زنیم

گرای ... [illegible]

فضای ... رنگ زنیم

[illegible]

حرره الاحقر ... [illegible]

۳ ربیع الاول [illegible]

[illegible]

خوش آن دل که از دل بکر دریابن ... تا ع تند ... و خود آئی
عین یکی ماه بکر حباب ... دریک ست ... بر ... دا
دل را که هر چه در دریابین کرد ... که ...
ابر ... ام ... عطاب ... ایسمت ... بیع
به ... همه ... تند ... بنعی از ... بزبان ... بیع
وصله ... الله ... وصله ... الله
هر کار ... قریب ... ده برد ... بی ...
که کن در دروغ ... بند ... دریک ...
بر ... ده ... که ... باده ... سرما ... بیده
جمله ... که ... که ... بود
... بزبان ... نه ... کرده
هر که ... دل ... ست

جز ... که ... دیده
دیده ... در ... دلا ... بی ...
ست ... در ... ست ... شیدا ... شه
در دل در ... ست ...
چون ... از ... شه ... در ...
در زبان ... ست ... لیدا ... شه
... بیعنی از ...
وصله ... الله ... الدهر

آتش عشق دل بجز از خود خوش ... کس ... ماه دیده ... خود خوش
از ... که ... ست ... بجز ... جز از ...
مسیح ... دیدم ... درد ... شش ... باد ... در ... شش
بهران جوهر ... بر ... بجز ... که ... در دل ... در ... شد
چاکران ... صف ... صف ... عالم ... در ... ان ... شش
باده جوران ... شش ... در ... ان ... کفت
بر ... در ... ان ... گوش ... بر ... ان ... حلقه ... شش
پاره ... ست ... پاره ... صاف ... که ... بکر ... از ... ست
... که ... دل ... ان ... خود ... ... که ... بکر ... شش
دل پر از اگفته دل ان خود ... کفتند ... جان ... ده
... ارزانی ... از ... ازل ... آتش ... در ... اتش
جشم ... ای ... بکر ... ... از ... ان ... اتش
سخن این بال ... بکر ... که ... وه ... بود چون ...
پاسخ ... این ... بال ... ... کفت ... ان ... بکر ... بکرد
استدام کفت ... ان ... زیاده ... ان

جز ... دیده ... نیم
تار ... از ... دیده
... چون ... دیده ... شش
... ان ... ازل ... ست
... از ... ازل ... ... باد
... از ... ان ... ... جاه
... ست ... که ... از ...
وصله الله ... الله

کل ... وطن ...
هم ... ماه ... الدوام ...
ورد ... الله ... فی ... طول فراق
ومن ... العین ... الغلق ...
... القرب ... الوداد ...
... الامید ...
... الفرقة ... العهود ... ما ...
... الفراق ...
... الهدی ... العهد ...
... العاتق ...
لکن ... العمر ... بالقلق
... الحبیب ... ما ...
... الدوام ... الشوق ... العراق
من بعد طول ... الفراق

الاصبح ... ماه ...
... الله ...
... بجز ... جوهر ... دران
... دل ... که ... ماه ...
... دیده ... که ...
... که ... ماه ... ده ...
... صبح ... ان ... شه
... ده ... از ... ماه ...
... عشق ... دل ... بکر ...
... که ... جوهر ... ده ...
دیده ... دل ... الله ... بکر ...
... از ... دل ... ده ... صبح ...
... ست ... ده ... بکر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیما الداراته عند عدم الجلال
الصحیح ... منها ...
... البعید ... العراق ...
العلم ... الوطن ...
الذی ... المتکلم ... المخاطب ... الغیبة و ...
و بغداد ... البصره ... البلاد
فی ... الاذن ...
والاول ... الاول ...
الترقیة فی الاول ...
بین ... الاول ...
بین ... الشمس الدلیل ...
ومنها ...
العراق ... الجنوب ...
عند ... الشمال
... المغرب ...

بدء ... الفرع ... بریامج
یصبح الجدی بین ... الاول
... الدلالة ... الدلیل ...
عند ... الطبیعة ...
... الظن ... العلم ...
... المطلق ...

[illegible]

هیچ اگهی زعالم درونیش نبود ... [illegible] احوال ما پرسی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی سببیة النحو نحوا

[illegible]

سمی النحو نحوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابیات شعر فارسی

بدشمن مدارید امید بهی مباد

دو دشمن درشت است تلخ از نهاد

درختی که تلخش بود گوهرا

اگر چرب و شیرین دهی مر ورا

همان میوه تلخ آرد پدید

از آن چرب و شیرین نخواهی مزید

صحبت بدان

صحبت بدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

شعبه [illegible]

[illegible]

تأمل جواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلام الملوک ملوک الکلام

قال الرشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

وزن فعل الفعل تزيين الباطلة

الحق بـ تغيير ـ سو تعبير

تقول زين الشيء تزيينا

[illegible]

فرع حاشية التهذيب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حروف حلق شش است

همزه و هاء و عین و حاء

و غین و خاء

[illegible]

[illegible]

هر کس در نعرش بود در شتاب

در دانش سخن باشد و در باب

[illegible]

٤٧

٢٦

٤٨

گر بدو کی آری از بهار خویش
نگهدار اندازه کار خویش
بمردی حیات از زدوا در نگیر
بمردی کار از زداوو در پذیر
یکی قطره آرد ببر دریا پناه
ز شرم صدف بار دریت گاه

٢٧

٢٥ ٣٠

[illegible]

لعبد ... [illegible] ... التصرف اصحابها

[illegible] ... كيف ... [illegible] ... تقنعا

[illegible] ... وما ... [illegible] ... بعضا ... [illegible]

[illegible] ... قطعتها ... [illegible] ... النفس [illegible] ... تعطيها

ادارات ... [illegible] ... البيوت ... النفوس ... [illegible] ... تشقها

[illegible] ... عليه ... [illegible] ... القدس ... [illegible]

[illegible] ... الملك ... [illegible] ... القدس ... [illegible]

[illegible] ٤٣٩ [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الى المقصد ... [illegible]

[illegible] ... ان ... [illegible]

[illegible] ... عليه ... [illegible]

تبعا [illegible]

التصوف ... [illegible] ... تصفيه مراة القلب ... [illegible] ... العباد

عن الكدورات والشهوات ... [illegible] ... والمراقبة ... [illegible]

عن ... [illegible] ... والزهد ... [illegible]

والتوجه بالحق ... [illegible] ... النفس ... [illegible]

عبارة عن ... [illegible] ... الى ... النفس ... [illegible] ... قلب ... عن التعلق بالغير

ذلك والباطل ... [illegible] ... الحق وبيت المقدس ... [illegible] ... عبارة عن ... [illegible] ... بالحق

وبيت الحرام قلب ... [illegible] ... الكامل والجذبة ... [illegible] ... عن ... [illegible]

باقتضاء عناية ... [illegible] ... الى الحضرة ... [illegible] ... التفرقة

وعبارة عن اجتماع ... [illegible] ... وجمع الجمع عبارة

عن المشغولية بالحق ... [illegible] ... النفس ... [illegible] ... الطبع

عن مرتبة ... [illegible] ... الهوى ... [illegible] ... في قلب العارف

من عالم العلوى الى عالم السفلى والوارد النازل ... [illegible]

من عالم الغيب ... [illegible] ... الوصل والجذب

الصورة ... [illegible] ... الاشياء ... [illegible] ... الوقت

الحق ... [illegible] ... قطع النظر عن الماضى

التوجه ... [illegible] ... الزمان ... [illegible] ... والمستقبل

[illegible] ... الوقت ... [illegible]

وبعد ... [illegible] ... النفس ... [illegible]

اى ... [illegible] ... النفس ... الى ... [illegible] ... الحق ... [illegible]

[illegible] ... بالحق ... [illegible] ... الصورة ... [illegible]

القبض و ... [illegible] ... والذوق ... [illegible]

... [illegible] ... عن

عبارة عن العلم بالحقائق ... [illegible] ... الكامل ... [illegible]

عبارة عن اللوح المحفوظ ... [illegible] ... عبارة عن ... [illegible]

الحيرة ... [illegible] ... الحق ... [illegible]

... [illegible] ... التجليات ... [illegible] ... الحق ... [illegible]

الحق ... [illegible] ... عبارة عن ... [illegible] ... اللطيف

... [illegible] ... النفس عبارة ... [illegible]

المقيد ... [illegible] ... المطلق ... [illegible]

والجانب عبارة عن ... [illegible]

عن توجه القلب بحضرة ... [illegible] ... عبارة

منازل النفس ... [illegible] ... القلب ... عبارة عن ... [illegible]

عن نهاية ... [illegible]

والصفات ... [illegible] ... الحق

بصفات

... عبارة عن الفوز ...

... [illegible] ...

... عالم الشهادة ... [illegible]

زلف عبارة عن ... [illegible]

روی عبارة عن ... [illegible]

طرة ... [illegible]

شراب ... عبارة عن ... [illegible]

... عن غلیان العشق ...

میکده عبارة عن ... [illegible]

خرابات عبارة عن ... [illegible]

... عبارة عن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

اصحاب الحروف انهم یتعبدون فی ذلک ...

[illegible]

والصلوة ... [illegible]

و یسعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ...

تمّ فرغ ... [illegible]

۱۳۴۰

من شهر ربیع الاول

از شیخ شهاب الدین ... [illegible]

[illegible]

صفت حیات ... والبرد و ... [illegible]

[illegible]

۲۸ شهر رمضان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الايات الدالة على حركة الارض كما عليه اهل الهيئة الحديثة كثيرة منها في سورة طه
الذي جعل لكم الارض مهدا وفيها في سورة النحل
والقى في الارض رواسي ان تميد بكم والمهاد المتحرك
والاضطراب وفي سورة لقمان خلق السموات
بغير عمد ترونها والقى في الارض رواسي ان تميد
بكم اي لئلا تميد بكم او كراهة ان تميد بكم
وفي سورة الملك يا جواهري حكا لهم هو الذي جعل
لكم الارض ذلولا فامشوا في مناكبها وكلوا من رزقه
واليه النشور وفي سورة النبأ الم نجعل الارض مهادا

[illegible] اليه [illegible] الارض [illegible]
[illegible] الرياح [illegible] الاوقات [illegible]
[illegible] والشمس [illegible] الحرارة والرطوبة [illegible]
[illegible]

في الفصول الاربعة

فاعلم ان الزمان [illegible] ينقسم الى الشهور والشهور
الى الايام والليالي [illegible] الى الساعات [illegible]
[illegible] الفصول الاربعة [illegible]
[illegible] من واحد [illegible] يكون النهار [illegible] الدول
[illegible] الليل [illegible] النهار [illegible]
[illegible] يعتدل الليل [illegible] الصيف
[illegible] بمنزلة الربيع [illegible] بمنزلة
[illegible] الخريف [illegible] والربيع [illegible]

[illegible] فصل الربيع [illegible]
[illegible] الشمس [illegible] آذار ونيسان وايار [illegible]
[illegible] السنبلة [illegible] الصفراء [illegible]

[illegible] الشمس [illegible]
[illegible] الربيع [illegible] الصيف [illegible]
[illegible] الخريف [illegible] الشتاء [illegible]
[illegible] فصل الربيع [illegible]

[illegible] الحمل والثور والجوزاء [illegible]
[illegible] الميزان [illegible] والقوس [illegible]

مطبوخة بالخل والفراريج المسمنة بدقيق الشعير وماء
الحصرم وحماض الاترج والاجاص والرمان الحامض
والبقول الغالب عليها البرودة والبيض النيمبرشت
وتقليل فيه الجماع والتعب والحمام واخراج الدم وشم الرياحين
الحارة والطيب الحار كالمسك والعنبر ولا يستعمل فيه الحركة
ولا الاسهال الا لضرورة ويستعمل فيه القيء وعلامة
غلبة الصفراء صفرة اللون وضعف القلب وشهوة الاشياء
الباردة وحدة النفس والنبض ومرارة الفم

والخريف
اذا كانت الشمس بالميزان والعقرب والقوس
واشهره ايلول وتشرين فيه تهيج السوداء
الباردة وينبغي ان يكثر فيه من الجماع والفصد
والاستحمام وشرب الدواء المسهل واكل اصناف
الحلاوات وشم الرياحين الحارة واكل الفواكه
بعد الطعام وينبغي ان يتوقى كل طعام وشراب
بارد يابس ويؤكل ما كان حارا رطبا

[illegible] الخريف [illegible] السوداء [illegible]
[illegible] البلغم [illegible] الحركة [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

الخطبة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦١

[illegible]

٦٢

[illegible]

يا اهل الدنيا [illegible]

[illegible] شهر شعبان ١٣٤٥

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاذن تعشق قبل العین احیاناً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حافظ

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت

هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر
در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الا صرفت الصبا [illegible]
والامان الله العزیز الحکیم

[illegible]

١٣٤٠

[illegible]

[illegible]

المتنبی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای خوش ... خفت مال ما رفت

در حقیقت ... و نعمت مال ما رفت

[illegible]

عوض خوردن ... مال آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وصل ارباب طمع اسکنده دولت زیر
سیفیزیدیمه بوز اتش یوزنده دار
برکوکاره منصب ... دارجه
جامه ... زینت ... انعام ... دیده دار

شمع جانها کیمیران صدا ایت
جان گرکان دیکان ازدیم صدا ایت

[illegible]

[illegible]

آن روز که خط شاهدت بود
صاحب نظر از نظر براندی
وامروز بیامدی به صلحش
کش فتحه و ضمه بر نشاندی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٨

وفای اهل سودت ... بلبل

لقد شهدت علیک ... تو باشد

وار که چشم ارادت بروی دلجوی تو ببند

دلیل صدق نباشد که نظر ... نبند

[illegible]

[illegible]

بنفشه است ... عارض ترش ایشان

گذشته ... حسن ... نظر

[illegible]

... طلعت خورشید ... بلند

... چون ... جان

بلبل ... جمال ارزو ...

گرد کوبه ... لف ...

صد ... سلیکن دل را

پیمان ... زنم

... کنیم بیشش ... زنم

حاتم

... در ... قضا ... دره ...

شادی ... که در ... عشق

با ... چو ... الدره ...

جمع از ... ان ... بچاره ...

بلبل به بهار کی بنغرید
شکفت ز عاقبت خزان است
امروز گلی است و سایه بید
فردا نه گلی و نه سایبان است
این کاخ بزرگ تخت جمشید
کو نیز که خانه کیان است
گردیده چنین خرابه یکبار

زین تخت سریر اردشیر است
کامروز و وحوش را پناه است
چو لاله رستم دلیر است [illegible]
کا نقش مخوف و درد و کاه است
از آنکه شه و وزیر است
کاینگونه خرابه و تباه است
تا بعد شری از آن نمودار

ای کاخ عظیم نقش رستم
[illegible]
ای ساکن اوج نه سپهر علم
[illegible]

این چشمه که گشته سیل باشد
[illegible]
چشمی است که بوده ... گریان
شبنم چو زنان مرده فرزند
سنبل به چو زنان پیشان
در داغ تو کرده سو پیدا
لاله به فراق چون تو دلبند
روئیده به دشت و کوهسار
خونابه بر آن چشم خونبار

[illegible] ساسان
اورنگ و بارگاه ساسان
از حیثیت که اینچنین خرابه
ای کشور چون بهشت ایران
بهر چه به روز تنگ نابی

وی ملت بی خیال ایرانی
تا چند ملت به بند خوابی
برخیز کشور خراب بیدار
دیروز زر و گاه بار و نعمت
امروز به بندگاه و زاری
دیروز قرین عیش و عشرت
امروز دچار تنگ زاری
دیروز فراز اوج و عزت
امروز فرو دیده مخواری
فردا دگر نیست مددکار
گو بنگ

[illegible]
[illegible] تو کتاب [illegible]
[illegible] اعراض [illegible]
[illegible]
و توره اعراض است [illegible]
معنی اعراض است ولو [illegible]
الحان بوده در زمانه ابتدا [illegible]

از جمله محطوط مشهوره استعمال لفظ غلط
لطف است در موقع ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
و دیگر استعمال لفظ ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر استعمال [illegible]
[illegible]
سوال است [illegible]
محیط [illegible]

[illegible]

[illegible]
تا نظر کرده سپیده دید
بلکه برافق گذشته سپید

[illegible]

دیا چو سبحه رشته ز زلف خویش پاره کن
برار به بند صد گره وز این پس استخاره کن
کم [illegible] علاج آدم   ز رنج ابتلا رها

نه دلبری که بر رخش بیاد او نظر کنم
نه محرمی که پیش او حدیث عشق سر کنم
نه همدمی که یک نفس ز حال خود خبر کنم
نه باده محبتی که زاو دماغ تر کنم
نه طبع را فراغتی   که تن دهم بکار ها

کسی نمیدهد خبر که کیستم چه کاره‌ام
نه مفتیم نه محتسب نه رند باده خواره‌ام
نه خادم مساجدم نه نوکر نقاره‌ام
نه کدخدای جوشقان نه عامل زواره‌ام
نه منشیم نه کاتبم   نه جزو منشیان رها

بهشت را چه میکنم   بنای بهشت من توئی
بهار و باغ من توئی   ریاض و گشت توئی
بگو هر آنچه میکنی   سرنوشت من توئی
بدل نه عابی زغم   سرنوشت من توئی

[illegible]

[illegible]

عقیلهٔ نثریا

تا ابد در مدح اقتصاد

جهان فرتوت باز جوان از رفت

لبریا قوت سرخ ز شفق اخترت

چو تیره زاغی سحاب بر آسمان پر زد

زرنج اختر ابد رنجم رسید گرفت

کشاکند جمله در بغرق اسب کرد

به بوستان سرخ گل چراغی ارغوان زد

نهان شود در برگ چو باد در دی ورد

چو حرف در تیره که زیر چادر خود

ز حرف محرمی که خواهد دل اندر زد

کناره گرد رهی ز بیم دل

صبا سنج ارغوان

چو دانه های عقیق زعارضش خواند

[illegible]

ترا لب آتشینه لبک و شهد

بلبلان عشق بجنبش نزار

نحو ده می اهریمنت

آنکه خورده ست

چون کشتی سرخ

چنان لبد نابش

[illegible]

سلطان طناز شکوه

ازان لب کار و شن اشد

شکر از رنگ آن رخسار

به عنبر اعتلاج

نی از آن لبک ده که آب

اله بالب ایزد وار ظفر

سر کجکم شنیدم

با شبه آتش لب داد

ال لبان نافند برادر

ز صنع پروردگار

ز صنعت کردگار چو گفته

[illegible]

ای نهان در ذات پاک ذات کن

وای عیان تو در ذرات کون

جا نبیدت هر در تاب آن

نور دایم با تو خوش اداه کن

سیکدی شی روز در لب برو

بر مراد خویش ساعات کون

محو بودی ایم ابر جعف

در همه حالات آن حالات کن

علم ذات اندر ان محو وجود

گاه کردی محو که اثبات کن

عالمی عامت دید

چهره گشا کرده درگنایات کن

ز آنچه در ذرات تو

بر احوال ای ظهور ذرات کن

ای وجود آزرده بادت کن

صبح اسکرو در ایات کن

[illegible]

ایدوار کرده دید جهان

مر ترا جوانده

این جهان را ابجار از جوالم

کیشور ی بر دول

بیدار از ره

تا بایدش از این دیده

[illegible]

از آنچه در علم و خرد

گر آنچه علم و خرد

هر دم ترا

[illegible]

پدید بید پدید آر که رکی سخت درم
جا هست از بید چکیال از بدو گره از نیب
ترتیبات از حد و گفته پدید و درو غ
چرب کن نغز و مغز جایه بر چرو ادیب
ایراد در سخن با دل فارسی است درلت
دریابش از سخن پیاده آسیب تر آسیب
ذوق دیبار کرو سخن بدم تو مخر
درکسی از سخن دلو شنید تو شیب

[illegible]

[illegible]

قصیده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حبیب‌الله شیرازی [illegible]

دانشمندی [illegible]

میرزا ابوالحسن متخلص به [illegible]

[illegible] ۱۲۷۵ هجری [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] هجری [illegible]

[illegible]

[illegible]

شعلهٔ تیغش بود بر درع اعدایش بلی [illegible] ستی

[illegible] نیش خشنه [illegible]

زین برای [illegible] چو گردد صولت از بهر رزم

در صف هیجا چو گردد [illegible] صولتش بر جا ستی

از [illegible] نیش [illegible] بهر تیغ [illegible]

چون رسد دست ید الله [illegible] ستی

[illegible] پیش [illegible] خلیل

هرگز [illegible] از غفلت [illegible] ستی

خلعت [illegible] عاشقان

این سیه رو [illegible] الوثقاستی

چشم دارم رحمت [illegible] عروة الوثقاستی

[illegible] شهر صفر المظفر

تحریر شد در لیله [illegible]

۱۳۳۱

[illegible] در منقبت [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام

ای کلام [illegible] شد دین [illegible] اشتهار

ای بازوی ید الله [illegible] ذوالفقار

آن رحمت خدای [illegible] لطف عام او

[illegible] بهر [illegible] عصیان امید وار

آن اول [illegible] رحمت [illegible] نور حق

وان آخرین [illegible] گردد [illegible]

ای [illegible] عطیه [illegible]

[illegible] قضا دارد و اقتدار

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] انقطاع حق

[illegible] نور [illegible]

بودی [illegible] تو بودن [illegible]

[illegible]

[illegible] خرد [illegible]

وین نغز [illegible]

[illegible] غم [illegible]

در ذات [illegible] چو دردید [illegible]

با تو خطاب [illegible] الطاف بیشمار

کای [illegible] وای [illegible] وجود

باشی [illegible] ارتو [illegible]

[illegible] از عزت [illegible]

از رحمت [illegible] از بهر [illegible]

عفت [illegible] نشان [illegible]

لطفت [illegible]

از ظلمت [illegible]

از طوف [illegible] اکبر [illegible]

نقش [illegible]

بیرون [illegible]

[illegible] بیت [illegible] راوی

[illegible] پاس ان بدار

[illegible] دو صورت

با همه [illegible] گذار

[illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

نا جا [illegible] دل [illegible]

[illegible] جانان [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

شکر [illegible]

دلت [illegible]

[illegible] تعظیم [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] صبر [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آفتاب دل ما یه آفتاب دین ما یه

کافتاب دین ما یه حق شد از وره لبت

دفتر ای کای دراندر درج حق شیرازه بست

تا در آورد فرود وصف حق را در شمار

گلشن ابداع را از بهر زلال آب داد

تا زبرای ابال صنع گرده برگ وبار

کلک قدرت صورت برلوح ستی انگاشت

دیده ها تا ای جمال خود دیده و گرد ارقوار

صورت و صورت نگار از هم اگر دارند فرق

از چه این صورت بدارد فرق با صورت نگار

عکس صورت کر ز ان آینه ها پیدا آمد ز صورت نگار

تا چه مخزن داده صورت گرد از این صورت نگار

آن بحر معنی از ذوالمنن صدف گرفته

آمد نقش آئینه ای ز تصنیف ز غیرت بر زدوات

کاید نقش ای چنین و تیغ را گرده عیار

تا ببود انقد جمال خویشتن را آئینه ای است

تا بار در پرده که یار روز ببود نبی است

کاو است اندر پرده هم خود پرده دار

ای هم خود ابوالقاسم هم کشف الغطا

جون آن شد الحق الرادار هشت و چهار

همنشین لی مع الله بغنی ان را لقلم

ره بجا رسید لیلة الاسری کنای پرده دار

درحجاب ای کترا بود دیش بجمال اوئی

کاو خدا را نیک گردی نیلب قابل

دو بلطف ابیات

نشان اللّه النصاب ابوالنصر فراهی

تنیی چه چهار ماه نصیر ... صورت است وسر ...

ماه کرده ... تا چهار روز دال ...

والبواقع قرشی در انصاب بعشر صفحه خود وقطعه برا این ایام آورد شیخ ...

سحر شهر و شهر ماه و ماه آب و خوف سیم

سیم تیر دو جنبه چون ماهال باشد بال جان

شنبه دم دم بود خون و بینی گی شی چو داغ

قیح سیم و سیم آمو ذاک آن وآن زمان

تعریبت وبیت خانه و ردح جان و جان جو باد

نحن ما ما آب ونون ماهی و ماهی چیست آن

ای دل نفسی بعشق بی هم نشدی

در خلوت سر یار محرم نشدی

ملاو فقیه و صوفی و دانشمند

این جمله شدی ولیک آدم نشدی

در عقد واقتباس

زلفی بالذی استقرضت خطا

واشهد معشر قد شاهدوه

فان الله خلاق البرایا

عنت لجلال هیبته الوجوه

تقول اذا اداینتم بدین

الی اجل مسمی فاکتبوه

تضمین

ع الذي قبس

وصاکت والثریا فی قران

ویجبس والثری فی ثار یمان

فدیک حفظت سواء بختی

من القرآن الذلن تراکنی

ایدل نگفتمت که عنان نظر بتاب

اکنون بنت افکند کز دست لگام شد

افسوس خلق میشنوی در قفای خویش

کاین پخته بین که در دیار سودای خام شد

حافظ گوید

تعود ارا نیهم نبود شایبه در جو هر فرد

که دهان تو در این نکته خوش استدلالیست

حسان بن ثابت

قد سمعنا نبینا قال قولا

للذی یطلب الحوائج راحه

اعتمدوا واطلبوا الحوائج ممن

زین الله وجهه بالصباحة

تا آخر نروی حدیثا عن نبی الهدی

یکلمه عن الاسلاف حاملوه

ان رسول الله فی مجلس

قال وقد حقت به آملوه

اذا سئلتم احدا حاجة

فالتمسوها من حسان الوجوه

تا آخر

سیدی انت احسن الناس وجها

کن شفیعی فی یوم هول کریه

ای دل چو داری صفت خویش بود ان صفه

بیهوده سخن از صفت غیر چه داری

بانکه تو غالب شدی بنفس او خویش

خود را شناسی که چنین یاد چنانی

آخرین بر آئی چنین یار بجمال است

از راه بجز نام دگر هیچ ندانی

این راه دگر بر دوست از عجب شنیده

ای عجب سر چه زردل نقش نکاری

در راه بتقلید کسان راست شماری

ای ... آرزو و ز خدا دور بمانی

بنگر همه چیز خود چه بر تو مستی جیب ...

بر علم چه خندی چون تو خود بدیر ...

نظم ... در ... ۵ فاتحه

دو ... ...

وش باش که نیک و بد ایام گذرد

نادیده چند بینی و ایام بگذرد

بنگر نظر خوش که صورت المقصود

پر اکنده ... بیال ... عیانی

پیاپیر ... ... لقب ... صوت ...

در ... کشد دکان سیر آرزو صف ...

ای نفس بر بیری گاه بری باز ... باز

کان باز قوان ... بپرورد ... جوانی

تا کی آرزو ... ...

تا از ده ... جهان ... ...

دریا ... ...

ناله ... ...

از زلف تو پیچیده تر از نظر تیب
ادامی از زلف تو بر آرت ترتیب
بدامی زلف ... تو نماید
جون عارض ... خط ... طرازی ارتش ...
... از غیرت ...
زلفش ...
... پیچید ... شیده ...
... گره ... وارد ...
... خط خضرای ...
... لب ...
... تو ... شنیدیم ... گرد ...
در روی ... حلبی دست ...
در دم ... از سر ... حکیمان
... تیغ ... زلف تو ... تیک

[illegible]

تشخیصات معامله تعددی بحوبرد است که با وجود لداران اداران را که توحید
و حساب سابقه با مطلوب برای کارگذان نه باشد اولاً تشخیص لداران به
بر طبق تقویم ... در شد ما کلیه ... قید شده و ... ان نراق ها ... را
سر دفتر ... نظم شد معامله ... و ... نام برد در حساب مالیات
انحصارات ... تقسیم اظهار نامه ... که اظهار نامه ... کشف شد
برای ان است ... برداشت ... مالیات ... که سر دفتر که ... مالیات
... با تقسیم ... گذارده ... وصول ... مالیات
را در ... نمود ... سر دفتر ... است او ... خود ... او
ثبت هم ... که ادا ... ان ... را
و در صورت ... مالیات ... از ... اظهار نامه ... نداده
را در حساب مالیات ... اظهار نامه ... است ... گفته است مالیات
متعلق ... بعد ... درست ... که ...
عدم تقدیم اظهار نامه خواهد بود
1904
... که ... اظهار نامه ...
... اظهار نامه

[illegible]

... عقیق ... بیان
... کیش مرا ندبار
شهنشهی که ز دوا ... بکانی
اگر ... از رخ حجاب ... گردید
از آن گذشته ... خندق ... خوانی
... رسیده ... خندق ... عالم ... صنیع
... تدش پیچیده ... سیدانی
بر ... چشمه ... رنگ ... داند
اگر خلیفه ... اوش ثانی
... شناسم ... گشت پدید
... ذات ... رنگ ... مانی
وجود ... ماندت
... بدیر ...
... که ... بیمانی

... علم ... عجیب ... ابیات
بدایت ... ان ... عجیب ...
... جان ... دید ...
خورشید ... کرد ... دید ...
... جان ... عجب ...
حال نفس ... جوانی ...
حیات ... جان
... عذب ... بسته ...
... زان ...
... جان ... جسم ...
...

... کرده ... داری ...
... خواجه ...
... دل ...
... لعل ...
... کرده ...
... خواجه ...
... ربیع ...
... گفت ...
... روایت ...
لغت ... لغوات ...
... خواجه ...
ازان ... دل ...
... داغ ...

تتمه

دریجم نیدبر اسیران است

دروب رایت اسیران است سدولغت عرب باده

کودکان خلچ باشم دیکاه خلچ کره خوراکودک راه جیم

لطیف ایمی خورند کیا؟ هرایت کرنید [illegible]

بهتر شاید ازر زنان لافند بازیدران [illegible]

که هرایت بدیت می یافند ارادویه خورش [illegible]

اهل بازیدران اطرف سماط

با خورشها ایمیخورند اخلاط

[illegible]

نا که در نعت [illegible]

[illegible] ان چاپال [illegible]

عشق [illegible]

فقر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هومان

بروزن چوپان نام برادر پیران ویسه است [illegible]

[illegible]

[illegible] الف

[illegible]

بارِیه

[illegible]

دریدال [illegible]

بیژن

[illegible]

[illegible] بن زال

فراهرز [illegible] بفتح اول و [illegible]

بن زال از سراج [illegible] دهام بفتح اول

بروزن علاوه نام پیل گودرز است که در جنگ دوازده رخ با دهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولما التقى الصفان واختلف القنا
نهالا واسباب المنايا نهالها

اين المغرور والدليل الطالب
والاشرم المغلوب ليس الغالب

ان الذين قتلتم امس سيدهم
لا تحسبوا ليلهم عن ليلكم ناما

[illegible]

الم تعلمى ان الملامة نفعها
قليل وما لومى اخى من شماليا

فيا راكبا اما عرضت فبلغن
ندامای من نجران ان لا تلاقيا

[illegible]

[illegible]

اگر چو این خندق تو گرد آن لشکر
بران نگردد آن قطرهٔ ز ماء معین

هر خزان برزان بوستان بنهاد
راست در همه عالم تاج خزان رزان

در منطق بهار و خزان نباشد کرامت
خزان عدو بهار و بهار خصم خزان

[illegible]

کرد اب گردد چو سندان و باد گردد چو پولاد

[illegible]

در فصل دی کردار شاخ چون دیبه بخوان
برآمد چون زلف در ظلمت چو رخ لیلا

نگر بهار صبح از بام گردون دید شانی تا که
مر پوشید به چشم از غمزه چندین لعبت زیبا

برآمد برآمد صبح زر در درهٔ پیکس گردون
زدش برکه و در به می باشیشه صهبا

[illegible]

نسیم صبح عنبر بیز شد برتوده غبرا
زمین سبز شد ساغر عنبر شد چون گنبد خضرا

رفیض ابر آزاری زمین مرده شد زنده
ز لطف باد نوروزی جهان پیر شد برنا

صبا پیر گرد در گلزار دامان ازگل سوری
هوا آکنده از جیب و گریبان عنبر سارا

[illegible]

در صفت [illegible] اصفهان

[illegible]

گر نبودی تیغ خونریزت پی اطفای نار
بود از وی جهان امروز چون تیر سیاه

دیو شیر با عدالت وی [illegible]
دی شهر [illegible] عالم [illegible] ماه

[illegible]

[illegible]

پدرش کاطفال باغ و نوجوانان چمن جمله
سرلهو و لعب وانبساط اینان خوش در هوا

چو کلی چاک زده پیراهن با عروس و با بلبل
میان انجمن دسازشان نغز و شیبا

نه بینی سرو پا برجا برا کار از خوابیدنش
صبا اطفال پیر قصد میان باغ بر بیکیا

[illegible]

چند از این سلطان سلطان از تو سلطان بنده تر
بنده او شو که او شد بنده سلطان نشان

اصل هندو در سیاهی یک نسب دارد و لیک
هندوی زلف دلبر هندوی را پاسبان

[illegible]

صبایع جمع صایع

[illegible]

گرفتانی گورفان با کاف فارسی و فای نقطه دار برون مولتان نام پادشاه چین بهر

پرچشمتم گذشته زبر بند کورکانی
سر بهمتم رسیده بطلاه کیقبادی

هنر از من اشکارا چو طراوت از جوانی
سخن از من افزیده چو فتوت از مروت

زمی مخفف زمین است   کورفانی

[illegible]

اگر این نشاط که را انعمات بس نباشد
که زند ز سعانی که خورد می نعانی

باشارت نسخه
باسارت لب تو دل خلق باز بندد
به هوای نسخه
چو شکوفه زیاحین بره عمر کانی

[illegible] قصیده بیت

دراین [illegible] بار [illegible] نی

در بند تقیه تقیه فضلا [illegible]

[illegible] حکیم [illegible] حرف نی

شهر [illegible] صدف [illegible] دانی

گر [illegible] خرابه [illegible] حلال زاده

چو صدف حلال خوارم [illegible] درزمانی

[illegible] حرام زاده [illegible]

دلم [illegible] ستاره [illegible]

ولی [illegible] برزم جوانی

دل و دین [illegible] زبانی

[illegible]

دیوان روش [illegible]

[illegible]

مجد الدین همگر

[illegible] وقاد [illegible]

[illegible]

الشعرای [illegible]

نظامی [illegible] مثنوی لیلی و مجنون [illegible]

[illegible] آغاز [illegible] خلق [illegible]

[illegible] دیده [illegible] زبان [illegible]

[illegible] زبان بود [illegible]

[illegible] کار [illegible] باید

خاکم [illegible]

[illegible]

احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

بهار [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چهره و عذرا

[illegible]

[illegible] لاله [illegible]

[illegible] جنة المأوی

[illegible] گنبد خضرا

نظامی گنجوی

[illegible] لقب [illegible]

[illegible]

[illegible] درکش

[illegible]

[illegible] درکش

[illegible] درکش

[illegible] طبیعت [illegible] درکش

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] درکش

[illegible] درکش

[illegible] درکش

[illegible] درکش

نظامی [illegible] زبان درکش

[illegible]

خاقانی حقایقی

نامش افضل الدین ابراهیم بن علی نجار شروانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاغذ چیدِ ضعیفی کون دل به تُند

مجلس آرای و [illegible]

تمنای طبع [illegible]

دارای [illegible] دل [illegible] که [illegible]

برای [illegible] کشیده [illegible]

مگر [illegible] دل خاطر [illegible]

چو [illegible] ز [illegible] دشمنان [illegible]

مگر که تا چه [illegible] وفراز و در راه [illegible]

زاستانه [illegible] تا به [illegible] گاه [illegible]

[illegible]

بهر [illegible] و تا [illegible]

چنان [illegible] که شوند [illegible]

کاغذ چیدِ ضعیفی کون دل [illegible]

مجلس آرای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱ منتخب لغات

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا [illegible]

[illegible]

صبا [illegible]

صبا [illegible] ز [illegible] و [illegible] دمی [illegible]

طبع سلیم [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

شکفت از [illegible] صد [illegible]

[illegible] شد [illegible] در [illegible]

هوا [illegible] از [illegible] جهان [illegible]

بهر سمت از [illegible] اختری [illegible]

[illegible] سینه [illegible]

چنان [illegible] حلقه [illegible]

چنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۶۱

[illegible] شغل [illegible] راه

[illegible]

مگر [illegible]

ز [illegible]

[illegible]

ز [illegible] شرق و مغرب [illegible] و دل

[illegible] عدلش تا [illegible]

[illegible] گفته [illegible] و [illegible] غلط

[illegible] خرمن [illegible]

[illegible] مشکلات جهان

صبر [illegible] ز [illegible]

چنانکه [illegible] داود در [illegible]

[illegible] ۲۴ [illegible]

۴۱

جمال الدین عبدالرزاق

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی

نه ابتدا غایت و پایان نه ابتدا

بجا راو همه عطر و زمین او همه مرجان

درخت او همه ...

صدف های ... جمله ...

نهنگ های ... او ...

اگر بموج ...

وگر در ... بر ... جهان ...

شناور اندر او و عقل است و غواص اندر او ...

نه علم است اندر او ... اندر او

[illegible]

[illegible]

A B C D E

H I J K L M N

O P Q R S T

U V X

h i j k l m n

r s t ü

[illegible]

[illegible]

A B C D E F G

H I J K L M N

O P Q R S T

U V X Y Z

a b c d e

f g h i j k

l m n o p

q r s t u v

x y z

a b c d e f g

h i j k l m n

o p q r s s t u

v x y z

a o e

عارف رومی

بودیدای ولفان نکشید بار یارا را [illegible]

[illegible]

ترا که عشق نداری ترا رواست بخسب

برو که عشق و غم او نصیب ماست بخسب

بدست عشق درافتاده‌ایم تا چه کند

تو خود بدست خودی رو بدست راست بخسب

[illegible]

گفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تعزیت ... نوشته

... حیات ... عالم ... ارادت ...

... جا لو ... آن ... لطفی ...

... تقویت ... از ...

... قضا را ... مرکز ...

... خواهم ... بدان ...

... تو باشد

... ملک ... تو باشد

... اسلام ...

... امروز ... ایران ...

... مقصد ... سعادت ...

... اسلام ...

[illegible]

بقصه یعقوب دیده [illegible]

دور مانده و در گذشته از هجران [illegible]

[illegible]

سر دیده [illegible]

[illegible]

فائده

مبال ارث و ایده ... بال ربال

وارث ... برای عقب

مبال ... ابن ... مبال

به آخرت که یال اصل بگوید یال

شنیده‌ام که مرد بخیل ...

زاده مردی دانا ...

زجر ... صدقی

چه بحر خاطرش از لعال بالا مال

داد و ذخیره بخیل است از زوال

کند ذخیره نمود مال بخوش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با چرزنا بگو که ای نجر ... بیهوده تخن باین درازنا بجوه

[illegible]

ملک زاده ای این رسم جهانداری نیست

جهان شکنی [illegible] روی آن [illegible] نیست

آزرگی در [illegible] شه [illegible] دولت [illegible] نادان

تا بود انصاف ده این شیوه [illegible] نیست

کار با خاین [illegible] شه [illegible] ثبت [illegible] نادان

چاره جز عزل شه [illegible] غیرت [illegible] ایرانی نیست

خسروا خاتم جم را بکف دیو [illegible]

کاهرمن محرم اسرار سلیمانی نیست

[illegible] رحمت امروزه [illegible] تو

[illegible] سلطانی نیست

[illegible]

کاهرمن [illegible] صفت [illegible]

[illegible]

گر [illegible] شد [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible] الحق

[illegible]

[illegible]

اسم رذیله افراط	اسم حد توسط	اسم رذیله تفریط	قوای سه‌گانه
جربزه	حکمت	بلادت	قوه نطقی
تهور	شجاعت	جابن	قوه غضب
فجور	عفت و عدالت	خمود	قوه شهوت

انواع حکمت	انواع شجاعت	انواع عفت	انواع عدالت
ذکاء	کبر نفس	حیا	صداقت
سرعت فهم	نجدت	رفق	الفت
صفای ذهن	علو همت	حسن هدی	وفا
زود یاد گرفتن	ثبات	مسامحت	شفقت
خوب فهمیدن	حلم	امانت	صله رحم
حفظ خوب	سکون	صبر	مکافات
تذکر	شهامت	قناعت	حسن شرکت
	تحمل	وقار	حسن قضا
	تواضع	ورع	دوستی
	حمیت	انتظام	تسلیم
	رقت	حریت	توکل
		سخاوت	عبادت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سزای نیکی بدی است

در سال نهصد و شش ۹۰۶ هجری پادشاه و اعیان و اشراف
و روحانیان اسپانیا در کریستف کلمب را کاشف
آمریکا با پیرش زنجیر بگردن و کند در دست و پا
از نیکی دنیا با سپانیول آوردند.
گفتند سزای نیکی بدی است
عکس آن چه خواهد شد ؟

سزای بدی نیکی است

بیت حکیم بیمن ... مملکت
که ایرانیان از اسپانیول ... نموده و تجاوزنمایان ...
و جامعه خود نیکی میکنند و ... مجلس قانون
جزای ... الغو کرده است

آمریک و اسبوس

آمریک سبوس ... سزا ... نیست
آمریک ... را ... دیده و تجدید ... زوال
این عمارت ... این ... است ...
علم ... آمریک ... کشف و دنیای
و ... سواحل برزیل ... تجدید نیست
بود در سال ۱۵۰۷ ... کریستف کلمب ... آن را
جدید دنیای دنیا آمریک ... امید و ... جهت
داده و آن را بنام آمریک ... ایران ... روح و دل
آمریک و سبوس گفتند ... ایران ... و دزد ... طرف
... پادشاهی ... آمریک و سبوس ... باید
زادروز دیده باید ... آمریک ... آمریک و اسبوس
... این ... است ... سید
... این شخص ... اسکم

... الدر قباس
لست النبی ... فصبا ...
... فخره
... الوداع ...
...
...
...
...
کنانا ...
... العظم بالبعاد ...
... اللطف من ...
... الهوی ...
... الکن ...
قد ... قلبی ... الفراق و ...
کانه ... الفراق ...

یا عقیلی ... و وجدی
ابادولی ...
...
...
ان ...
...
ان ... الغرام ...
... الوری ...
ان ... الهوی ...
ذلک الیوم یوم البعث ...

اسامی ماههای فرانسه

جنواری	فروری	مرچ
۳۱ روز	۲۸	۲۱
اپریل	می	جون جولای
۳۰	۳۱	۳۰ ۳۱
اگست	سپتمبر	اکتوبر
۳۱	۳۰	۳۱
نوامبر	دسمبر	
۳۰	۳۱	

وجود ... دو جهان ...
... الوجود ...
... واجب الوجود ... جوهر و ارض
...
جوهر ... شرای ...
جسم و ...
پس نفس و عقل ...
کم است و کیف و وضع و ...
براین ... انصاف ...

رابعه شمس ... الطعم ...
... الکرام ...

سری
... دل
... پرکار دل
نقطه ...
گر ... رفتار ... دل
...
... دل
دیده ...
... دل
... دل
... دل
... دل
در نگارستان ... دل
...

... عبدالرزاق ...
...
...
...
...

در بیان بیرون قره دیدیح

در علم عروض جمله را اول کن
مفعول ...

برجی از این باشد و درج ان است
وین حساب دقیق اسان است

الکهی جمله طرح کن سی سی
تا بدانجا که مطلب است ای

ایضاً فیه

بعد از ان بین که قاب کجا است
از دم برجش ابتدا کن راست

ایضاً فیه

کرسی نشین دور از لب طارکاهست باز آ
این ... غیر ... نیست
کابعه اشراف ... نیست
قربان ان رنگ سیاهت باز آ

دیران سر بسر پامال از اشراف
عیاش و جاه و جلال از اشراف
دلالی نفط ... از اشراف
ای بی‌شرف گیری کو راهست باز آ
سارمیشان قربان خاک پای ... باز آ

سید حسن ارزدی

طرب سرای نسیم را بجو شنوائی داد
که زاو نشت عالم پر طوطی شکرستان
دراین رواق دوم کابتی پدید آمد
که نقش خامه او هست حلیه دیوان
ز بهر کشش اول کز صناعی ...
کاز اوست لاله و گل ستر خ اندر بستان

در عی ای

رفتی و ایران ... شد در تنش جان از لطف یزدان
این مملکت ویرانه بود و این زمان مسکن شد
رفتی و ایران از عدل امین شد

برقت شرر زد خرمن ملت را
در بهر ملت خواستی دولت را

صورت شماره ۳ جمل از حروف ابجد و الفبا ...

ا ۱	ب ۲	ج ۳	د ۴	ه ۵	و ۶	ز ۷	ح ۸	ط ۹
ی ۱۰	ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰					
ن ۵۰	س ۶۰	ع ۷۰	ف ۸۰					
ص ۹۰	ق ۱۰۰	ر ۲۰۰	ش ۳۰۰	ت ۴۰۰	ث ۵۰۰			
خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰	ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰	غ ۱۰۰۰				

چون نکرد دولت رفع این علت را
راه سیاست عالی از رهنمون شد
رفتی و ایران از بلا ایمن شد

سلطان احمد یار اردو بود
چون ز لطف خود آن کارها در هم بود
بر آن مردم این ملک مرهم بود
کار مردم آن تا به فلک شیون بود
رفتی و ایران از بلا ایمن شد

اکنون چون نیش
کردی تو دلریش
بیگانه و خویش

دور سعادت آمد و دوره بدبختی
خورشید آسمان طالع از نو گشته
رفتی و ایران از بلا ایمن شد

دور سعادت ظاهر است امروزه
حکم رضا مملکت صادر است امروزه
ظلم و شقاوت نادر است امروزه
در عدل و قانون مملکت محکم شد
رفتی و ایران از بلا ایمن شد

نقد ابرار آمد پدیدار
سر شرع و عدل
سکه دسته غمخوار
و نظم ...
رفتی و ایران از بلا ایمن شد

عدل
ملک ... در کتاب
... دولت ...
درد ... خورده بردی ...
... ای ...
...

غیر همزه دان الف با ساکن مدام بر سر او در آخر یای درآورد ندانم

سر ... خوب در بیابد
... عشق میابد
... قهر
دیگر ... کند بر ...
...

در بیان جمرات ثلثه

جمره اول افتد آخر دلو
جمره ثانی چارم حوت
یازده روز چون گذشت از حوت
جمره ثالث افتد ار دانی

در بیان محرمات گوسفند

چهارده چیز ز اجزای ذبایح میدان
که حرامست مپندار که او هست حلال
غدد و ذات اشاجع حدق و فرج و قضیب
انثیان و دم و علبا و نخاع است و طحال
پس مثانه است و مراره است و مشیمه خرزه
یادگیر این که ترا باز رهاند ز وبال

149

دانش کواکب

در علومات بروج

از حمل صفر الف و ثور نشان

با ز جوزا و جیم از سرطان

از اسد دال دان و سنبله هاء

واو و میزان شناس و عقرب زاء

قوس حا طا نشان و جدی نهاد

دلو ک یا ی الف بماهی داد

[illegible]

150

[illegible]

۱۶۹

[illegible]

[illegible] ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۴۵ [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸
۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶
۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳
۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰
۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷
۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴
۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱
۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸
۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵
۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲
۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸
۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵
۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹

[illegible]
۱ ۲ ۳ ۴ ۵
۶ ۷ ۸ ۹
۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳
۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷
۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱
۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵
۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹
۳۰ ۳۱ ۳۲
۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶
۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰
۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴
۴۵ ۴۶ ۴۷

۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱
۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵
۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰
۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴
۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸
۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲
۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶
۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱
۸۲ ۸۳ ۸۴
۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸
۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲
۹۳ ۹۴ ۹۵

۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵
۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹
۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳
۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷
۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰
۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳
۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷
۱۳۰ ۱۴۰ ۱۵۰ ۱۶۰
۱۷۰ ۱۸۰ ۱۹۰ ۲۰۰
۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳
۲۱۰ ۲۲۰ ۲۳۰

۲۴۰ ۲۵۰ ۲۶۰ ۲۷۰
۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲
۳۱۰ ۳۲۰ ۳۳۰
۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲
۴۱۰ ۴۲۰ ۴۳۰
۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳
۵۱۰ ۵۲۰ ۵۳۰ ۵۴۰
۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳
۶۱۰ ۶۲۰ ۶۳۰ ۶۴۰
۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲
۷۱۰ ۷۲۰ ۷۳۰

۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲
۸۱۰ ۸۲۰ ۸۳۰
۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳
۹۱۰ ۹۲۰ ۹۳۰
[illegible]
۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰
۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰
۹۰۰ ۱۰۰۰ ۲۰۰۰
۳۰۰۰ ۴۰۰۰ ۵۰۰۰
۶۰۰۰ ۷۰۰۰ ۸۰۰۰
۹۰۰۰

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً نزد ابرا[illegible] علیه الرحمه [illegible] برادرم [illegible] تاریخ ۱۳۴۰

۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۳۵ در بازار صحرا [illegible] تقاضی [illegible]

زیر نقش [illegible] چهار قران [illegible] در بازار بزرگ قریب [illegible] دلالیست

نزد [illegible] حسن [illegible] پسرعم [illegible]

بوزن [illegible] بیست دو [illegible] یازده قران و ده شاهی [illegible]

جلد [illegible] مجمع البیان نزد آقا [illegible] سید [illegible] حسن [illegible]

جلد [illegible] تفسیر برهان [illegible] کوچک نزد آقا شیخ [illegible]

[illegible] طلب [illegible] الیه از حقیر [illegible] قران است [illegible]

[illegible] از حقیر [illegible] دارای [illegible]

جلد [illegible] برهان قاطع [illegible] از حقیر [illegible]

است طلب [illegible] الیه از حقیر پنجاه شاهی مرات [illegible] از آقا سید مهدی [illegible]

نزد حقیر شرح نصاب امانت است از آقا شیخ محمد [illegible] نزد حقیر

تاریخ معجم امانت است [illegible] نزد آقا سید مهدی [illegible]

[illegible]

نقد [illegible] در بازار بزرگ [illegible]

[illegible] نزد [illegible]

دشنه [illegible] است

[illegible]

فی تصدیر [illegible]

[illegible]

شاه طاهر

[illegible] رفیع [illegible] دولتش در ایران

[illegible] در [illegible] شغول بود

[illegible]

[illegible]

151

فتح و نیر الدین ارجول [illegible]

[illegible]

تا که بنشیند غبار از روی میدان هوا
آب از خرطوم پیلان سحاب آمد پدید

از صبا در جام می برگ گلی افتاد
از هوا در گوش گل در خوشاب آمد پدید

گرده باز از نار نرگس چشم گوئی در بهشت
قاصرات الطرف اتراب از تراب آمد پدید

[illegible]

[illegible]

زنگیم و با پلنگ اجل کارزار ماست
آخر چه کارزار کند با پلنگ رنگ

اصرار کرده بر گنه آفرار و لیک
نه از صغیره شرمی و نه از کبیره ننگ

در کفه ترازوی اعمال کار ما
طاعات دانه دانه و عصیان سنگ سنگ

جا تنگ شد که پیر ز فقه ام صبح
در جنگ جام باده و در گوش بانگ چنگ

پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف
ما گوش گرفته ایم دامن آرزو به چنگ

چنگ اجل گرفته گریبان عمر ما
آنجا که صلح باید آشفته ایم زجنگ

[illegible]

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

هر که امروز نه بیند اثر قدرت او
غالب آن است که فرداش نه بیند دیدار

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

[illegible]

بار گیسوی عروسان چمن شانه کند
بوی نسرین و قرنفل ببرد در اقطار

ژاله بر لاله فرو آمده هنگام سحر
راست چون عارض گلگون عرق کرده یار

باد بوی سمن آورد و گل و سنبل و بید
در دکان به چه رونق بگشاید عطار

[illegible]

[illegible]

تا به تاریک شود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار

سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی
هم بدان گونه که گلگونه کند روی نگار

شکل امرود تو گوئی که ز شیرینی و لطف
کوزه چند نبات است معلق بر بار

حشو انجیر چو حلوا گر صانع کرمی
حب خشخاش کند در عسل شهد نگار

[illegible]

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او
همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

آن که باشد که نه بندد کمر طاعت او
جای آن است که کافر بگشاید زنار

[illegible]

بهرام ... [illegible] ... الاعمام ... [illegible]

دل ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

تو ... [illegible] ... بیداد ... [illegible]

تو بیداری ... [illegible]

... [illegible] ... آید

چو ... [illegible] ... آید

چه ... [illegible] ... خفته ... [illegible]

بسته ... [illegible] ... آید

چون ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... فی لیلة ... [illegible]

فقال اول ... [illegible] ... علیکم ... [illegible]

... [illegible] ... ذلک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الاوسط ... [illegible]

... [illegible] ... صاحب الامر ... [illegible]

... [illegible] ... فی لیلة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

صاحب الامر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

به کیفیت لطف الله [illegible] روحی [illegible] که [illegible] عشق [illegible]

پس از [illegible] در مرور [illegible] دلو [illegible] از زیارت [illegible] شریف

[illegible] عنصر لطیف [illegible] بودم [illegible] اقرآن در [illegible] تعلیقه

[illegible] طبیعه [illegible] همچنین کتاب [illegible] نمونه بشارات [illegible] نور [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] علمای [illegible] عقلیه [illegible]

[illegible] قبلت [illegible] بسیار [illegible] تشکر [illegible]

[illegible] از [illegible] تحقیق [illegible]

این [illegible] دلهای [illegible]

[illegible] شیرینی [illegible]

[illegible] عشق [illegible] سال [illegible] مقصد [illegible]

[illegible] مجاری [illegible]

[illegible] تحریر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۴۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ ٢٧ شهر رجب المرجب ١٣٤٥ جناب نقاخوار اسپیل
للا ماجد برادر حاجی عمده التجار حاجی زین العابدین تقی اوف
در باد کوبه نوشته شده رحمت بیده به روشته روح بی جی
حضرت... ایجاد نموده باشید لذا دل هر در راه شریع
نموده و الطاف را ارادت اراده مقصود تقدیس اکمال در باره
علمای اعلام لذا شر بود ازانه حجای خود نموده بود هر حاج...
دنیا که طبیعت انجا بر معلوم گردید و جمیع مردود از جهال گردید
در جایش مردمان با غیرت و همت در بلاد خارجه هستند
واو خداوند شکر... ندارد در شرح اکنون اشخاص معارف
پرور با استیق دارد و اشدار و طن پیاشند را از خواهید
تفصیع اردار فرمودن کارخانه امتشه الکلامی در اثبات
از همت جناب عالی قرائت و دیده شد برادر اخرین برادر
غیرت مردانه در بجال این خدمت در راه شریعت
غرا افتاده و از بذل مال و جان دریغ نفرموده اند
و سلیس از ان ملتفع و ضمنا طبعش با لبسه با گره تحف
واز هرجاب اسلامیه بهره لذا شده و این مقصود
مقدس الی الیوم بنتیجه و اکاظهور از جناب گردد لعنه
بیایید در دنیا و آخرت ماجور شوید زیاده زحمت ایدک

[illegible]

۱۶۵

	۱	۲	۳	۴	۵
شنبه	قرآن ۳	نصاب ۵	حساب ۱	۷	مشق ۲
یکشنبه	قرائت ۳	فارسی ۶	حفظ ادبی ۱	مشق ۱	دیکته ۴
دوشنبه	قرآن ۳	فارسی ۵	علم الاشیا ۱	مشق ۱۰	دیکته ۴
سه‌شنبه	قرائت ۳	نصاب ۶	حساب ۱	مشق ۱۵	دیکته ۴
چهارشنبه	قرآن ۳	فارسی ۶	جغرافیا ۱	۲۳	املاء ۵
پنجشنبه	اخلاق ۳	فارسی ۵	علم الاشیا ۱	تعطیل	

۱۶۶

خلقت
بکوش لشبه و ماده مستحیله در
[illegible]
مجله حقوق تا [illegible]

دل مغرب زمین
به بیدار گندای [illegible]
پدیدآور پدید تو داروین
زمانه ز میمون دمی کم نمود
سپس نیز انسان آدم نمود
اگر آدمیت [illegible] آدمی است
دمی که هنوز [illegible] آدمی
چو اجداد آدم [illegible] میمون بدم
[illegible] راحت اکنون بدم

خورده ملک مورد
[illegible]
ز حیوان [illegible]

روایش — ترویج
بایا — لازم
ذکاری — مهم
گروز بروزن کشورگاه معنی واجب مقابل ممکن
کابنه چشم و نظر
سورنگ بروزن خرچنگ تفسیر و شرح
فرسنداج — امت و ملت و فرسنداهان ملل است
برموده — شیئی و چیز
دستور دانش — وزارت معارف
دستوری دانش — وزارت معارف
هومه — کلاس
بدسار — مرکز
برتایشتی — تعصب
فرازمروس — فوق العاده مرکب از فراز یعنی فوق و مروس بروزن خموش یعنی عادت است
بهنش — اشاعه
بگیلانند — تشویق کنند

برهون — اداره اقتباطار ز نعت و ارایش کردن شوکت
سادستان — مالیه
سالیان — مالیات
مهرکهتا — کتاب
وازه — کلمه
فرهمت — شوکت
تراج — آیین
ارزفرتاش — وجود
خفیده — مشهور
سره — خالص
گرتاخ — همت
اسپریس — میدان
آخشیر — خاصه
هنایش و درایش — اثر و تاثیر

[illegible]

همین قصه اگر بود حال من / که هو هو نباید دنبال من

کس نیکه اکنون مرا هو کنند / سگند اجنبی دیده عوعو کنند

چه غم گر مرا دشمنان هو زنند / ولی دوستان از چه بارو زنند

د ۲) هراکلیت یکی از فلاسفهٔ قبل از سقراط

[illegible]

بهر یک طبعم کارم بکار / بود و صفش اربک نباید هزار

ولی از پی دم نوع بشر / همین دم بریده ولی جانور

کند هرچه کوشش فزاید بکار / بیارد سر آید یکی از هزار

نجویم یکی با سر اندر کلام / کلام است در دم او نا تمام

[illegible]

پیرزاده عشقی

ایکه هر خواسته دل ز فلک میخواهی / اینقدر راضی از خود که کتک میخواهی

من بجز عیلی این راچه بنام که تو هی / خفته هر روزه و روزی ز فلک میخواهی

[illegible]

پیرزاده عشقی

سوسیالیزم

[illegible]

سیکلو … کیت
اشارت را امروزی
عصر که گذشته که اشارت [illegible] شده که سیکلو کیت
تشخیص … میداد … اگر دوات … ارتقاء را
امر عادی و طبیعی بود … و تحول … داد [illegible]
بود و … تصدیق … دوره
مورد مطالعه قرار … طبیعی … بوده و در آن دوره
ارتقاء و تمام … طبیعی … دوران طبیعی
… امر طبیعی … طبیعی … طبیعی
تحول اشارت … طبیعی
امروز هم اجیری از اشاره … [illegible] طبیعی
ایا ممکن است فقط … را … ی
تشخیص داده …
… تمام فصول … ضرورت … طبیعت
دوره … بتواند … طبیعت
است و … گرده … [illegible]
خود را … الحاق … تمام

… بستان … بیمیرد … کار … طراوت … بلبل
… و … فصل … بهار و طراوت … بلبل
… هم … بند عاشق … بسیر … دار
… عمود … ابن … بوستان … خزان … بگردد … بلاغره
… و با لطف … طبیعت … عمومی … طبیعت
… تمام … طبیعی … طبیعی … بود
… چنانکه امروز اجیری … احکام طبیعی
… گروه … تمام … طبیعت … ضرورت
… ضرورت … کسیکه برغم … برغم
… تفریط … بود … دوره
… افراط … آید چون … طبیعت
… و تلفات … دارد … تحکم … طرف

عدل

… دوران … عدل
… طراوت … ندارد
… بلبل … است

کمالی … دوره اجیری … طبیعی
… است … ارتقاء …
… است … بود … طبیعی
… خواهد بود … طبیعی …
… خواهد بود

دیوان … المتنبی
الکنت تطلب … الدار …
فعلیك … ان والد … عملة
دلوا … احد علیك … كاف
والدهر … الموت خیر …
جزی الله … الموت …
اثر … الدنیا …
تحیص … النفس … اشرف
… الدار التی …
… فی قلبه
کم من … بتحریف
… العقل … مخلط
کم من ضعیف … عرف
… البحر …

… ماحب … عدم …
… الله … العدل …
… الله …
… نقله …
… نعیم …

… عدم …
… اللة … العدل …
… اشرف …
… الله … النبی …
… الموت …
… الجهاد …

آذربایجان جدا از ایران [illegible] بیچاره [illegible] ایرانیان

[illegible]

[illegible] ایران [illegible] وطن [illegible]

[illegible] ایران از [illegible]

از [illegible] دشمن ایران [illegible]

[illegible] دشمن ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] سرکنید [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

صورت اجناس [illegible] ١٣٤٥

سماور [illegible]	جام [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
چای [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چای سفید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] سفید	[illegible]

١٣٤٥ [illegible]

ای شد حرف اب که اندر پارسی نامد همی

تا بیاموزی که نباشی اندر این معنی بعاف

شد که گفتن تا که ام اب آن احرف یاد گیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

چار دیگر خاص هست بر زبان پارسی

یاد گیر یک یک بار دیگر پ و چ و ژ و گ

این رباعی از خواجه نصیر الدین طوسی است

آنان که به فارسی سخن میرانند

در معرض دال دال را نشناسند

ما قبل وی ار ساکن جز وای بود

دال است وگرنه دال معجم خوانند

انوری گفته است

دشت بیضا چون ید بیضا نمود

از وجود تو بر جهان جهانی افزود

قاعده بدین خلاف دال و ذال معدوله

بیت تعمله زاو زاو و سین و شین و ظ و ...

دال ورا و زاو و سین و شین در ماند

تا که در زبان خویش دریابد

دستور زبان فارسی که خوانند

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال

اشنو این راز فصاحت را به تمیز دال دال

آنچه ماقبلش بود با حرف علت ساکن

بیچ بود و باد و بیدی باد را زال دال

وانکه ماقبلش بود بی حرف علت ساکن

بیچ رد و درد و زرد و ورد الا دال دال

امثال عربیه

امثال قریه

از دل تا دل راه است

...

تاریخ بعیبه

شادروان صدیقی فی الخفی الخفی

قیمت نصیحه ناصح

در ارباب نظر چنین گفته اند

گر ز ارباب افضل و واحد

زافراط و تفریط در کارها

یکی گو تو گفته بارها

علو در سخن تا توانی مکن

سکر و حس باش و گرانی مکن

ز اندازه هر کار بر مگذران

سیه بر تن خویش بار گران

چرا ای که خانه بود لبانی

اذا لم یکن للمرء جدب عد

فلا جده یعنی و لا جده یبدی

یاد ایام وصال تو ز لوح دل من

برود فلک و گردش خورشید

قلم شوق بر جبین اقم مهر شمید

کار تنم که عشق جان بر دوران نرود

درات بار طعنه قلت برن

گر اندیشم با جمع

ان عدد ۳۶ است

هم ۳۶ ۱۸

لهم مجموع ... ۳۶

[illegible]

اگر عاشق نشود دل بکمر
از دبستان چه اثر این پسر اورده برون
لاله ها سوختم [illegible]
از دوت [illegible] اورده برون
[illegible] لقم
جشم [illegible] اورده برون
لاله [illegible] اورده برون
از گریبان تو خورشید سر اورده برون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آسمان [illegible] لغت [illegible]

[illegible]

اوان ربیع
آغاز
ابتدا

ولد در به محنت صابر کن
گر بیرون بری جان از مهالک
جهان همواره بر یک حال نبود
لعبت به سیدت بعد ذلک

صبر یک بیسی در تصفیه جان
دل ... که از چرخ بازی ندارد
رنجی کار حوادث غباری ندارد
نظر در گلستان آفاق کردم
کل ... است دردی که خاری ندارد
بگردید خرابات گیتی دویدم
گری نیست کار آن خماری ندارد
بعبرت نگر در جهان تا ببینی
که ملک جهان اعتباری ندارد
جهانا کیست کار دو روزت داد
جهان را دو روز شادی ار ربیع است
همه کار جهان درد و دریغ است
چو بخشد چرخ بر مردم آغاز
که در ایام ... باز

عنوان کتب سابقه از قرار ثبت عنوان مجمع البحرین است

~~انچه ... ۱۳۴۵ ... جمادی الاول~~

شرح تجرید	اول تهذیب	اول و دوم بکار	صراح اللغة
مجمع البحرین	ثانی تهذیب	اول مجمع البیان	مطول
مغنی	دوم مجمع البیان	قوانین	اول معیار اللغة
سوم و چهارم بکار	شرح اشارات شیخ	دوم معیار اللغة	عاشر بکار
پنجم و هفتم بکار	اول تفسیر برهان	اسرار الشهادة	دوم تفسیر برهان
شرح الوضع	سیوطی	شرح نهج آقا باقر	من لا یحضره الفقیه
جامع عباسی	شرح نهج البلاغه	سرائر ابن ادریس	جامی
ذخیرة المعاد	شرح مطالع	تصریح	شرح منظومه سبزواری
شرح فصوص قیصری	معالم	شرح فصوص	شرح شمسیه
اخوان الصفا	شرح هدایه میبدی	حاشیه ملا عبدالله	...
هدایة الطالبین	مقالات الغزنه	مختصر تلخیص	شرح نفیسی
شرح الزیارة	شرح لمعه ... جلد	صیغ العقود	قواعد ...
شارق ...	...	جامع الفقه	شرح نظام

جامع الشواهد	اول ریاض القدس	دوم ریاض القدس
عروة الوثقی	خصائص الحسینیه	حاشیه ...
حاشیه ...	فرائد الاصول	شرح لمعه ... فصول
حقایق الاصول	تفسیر امام رازی	۲۱ و ۲۲ بکار
نجاة العباد	منتخب ...	...
فرائد محشی		

۷۳

انچه فروخته ام از کتب مفصله مرقومه از قرار ذیل است سنه شهر محرم الحرام ۱۳۴۵

شرح اشارات	ذخیرة المعاد	شرح لمعه جلد اول ...
قوانین	قواعد شهیدیه	مقالات الغزنه ریاض القدس
شرح لمعه جلد دوم ...	اسرار الشهادة	عاشر بکار فوائد ...
فرائد محشی	رجال ابوعلی	پنجم و هفتم بکار شرح لمعه ...
...	هدایة الطالبین	... شرح کبیر
فصول	تفسیر امام فخر	ایضا فروخته ام
مطول	حاشیه ملا عبدالله	شرح مطالع

سوم ... بار ۳

انچه در شهر محرم و صفر ۱۳۴۵ خریده ام از قرار ذیل است

قواعد الجلیه اول	علی ...	قانونچه ...
...	دستور زبان فارسی ...	فرهنگ ...
دیوان لیلی و مجنون	زبدة ...	...
ایضا ...	منتخب ...	خلاصة ...

تاریخ معجم   خلاصة الصرف

صورت کتب ... سنه ... ۱۵ رمضان

...	کنز اللغه	ترجمه ...	...
دیوان امیر	تذکره ...	براهین العجم	گلستان
نصاب	شرح نصاب	لآلی الدرر	... برهان جامع
ابدع البدایع		...	

صورت کتابهایی که ... ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ ...

...	غیاث اللغه	شرح نهج البلاغه ...
ابدع البدایع یک جلد	براهین العجم یک جلد	فرهنگ ...
...	ایضا ...	...
شرح منظومه چاپ اول	برهان جامع	تذکره ...

هر یکی یک جلد   یک جلد

ایضا ... ۱۳۲۲ ... بکار
ایضا کنز اللغه
مجمع البیان یک جلد
... یک جلد

[illegible]

در شرح جزء الاول المراد به

البصری

صدیق لمن من البس لباس التعب

وافضلهم فيه ولبس بدی وقصر

دعای هاید و تصدیق صدیقه

فحبت کهاء الی الشله شتع

فلما حسبه للطعام رأیته

يری انه من بعض اعضائه حملی

وتغیظ احیانا وشتم عبده

واعلم ان الغیظ والشتم من اجل

فاقبلت اشکل الغذاء مخافة

والحاظ عليه رقيب بع فعل

اکهدیدی تشرازدی رق لقمة

فیلحظنی شزرا فاعبقت بالفعل

آن شنیدستی که روزی زیرکی

گفت این والی شهر ما گدای بی حیاست

گفت چون باشد گدا آن کلاه [illegible]

صد چو ما را روز ها [illegible]

گفت ای مسکین غلط اینک از آنجا کرده

این همه رنگ و نوا و ده کرا [illegible]

در و مروارید طوقش [illegible]

لعل و یاقوت [illegible]

آنکه نان [illegible]

گر بجویی [illegible]

خواستن کدیه است [illegible]

زانکه گرده ام [illegible]

چون گدائی چیز دیگر نیست جز خواهندگی

هر که خواهد گر سلیمان است و گر قارون گداست

[illegible]

[illegible]

مقابل

منقی باید خوراط الطهور ثوب شهوت

لذتی بصر قوم رها فش

بحط عیون الزرق [illegible]

لذته بحط العیون العوار [illegible]

ایند محور [illegible]

ارغب جیهان [illegible]

لقد طرت [illegible] علی احد

الانع اکه [illegible] الفقراء

لکن لطفت [illegible]

تکلیف لعرف [illegible] بالعرف

حباب [illegible]

نهاده [illegible]

چندین هزار ذره [illegible]

در قاب رقا [illegible]

[illegible]

الهون فی نظر الهون کاش

[illegible]

زاحد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیر و ادعاء

بسی دارم چو طفلی [illegible] خسرو [illegible] خراب

بسی دارم چو چشم [illegible] مجنون [illegible]

جانی دارم چو زلف لیلی پریشان [illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

ولکم بما [illegible] الدبیس

الطباع والنفاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] ادبیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدن زلت جانا چون نریزد

قطره قطره دلم از دیده چرا میشی

گنج ادرود در ان ارزنت ... چون نریزد

ز دل حسرت ... ریزد

ذلت ... چون نریزد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوسیولوژی — علم اجتماع

آرتیکل — آلت و اداره و رساله / مقاله

کنفسیون — ضعف العقل یا کلال الطلب

ایدآل —

ماتماتیکال — ریاضی دانان

تئوری — خیالی

دماگوژی — عوام فریبی

اوولوسیون — تکامل تدریجی و تدرج

دماگوژی — عوام فریبی

پیبلیوگرافی — خزانه

پروتکل — مقاله

پیروزه — دستور

[illegible]

189

[illegible]

۸۸۱

رشید وطواط

مرا با ملک طاقت جنگ نیست
[illegible] تنگ نیست

حکایت ... عقل

[illegible]

190

[illegible]

۸۸۱

حافظ

[illegible]

بقیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ تولد ... روز جمعه ... صفر المظفر ... ١٣٤٢ ... ٣٩

روز جمعه ... صفر المظفر ١٣٥٢

تاریخ ... ١٣٤٧ ... ١٣٠٧ ... ١٤ ... ١٩٢٩ ...

کتابهای ... ١٣٤٥

... ابن ...	...	حاشیه شمسی
شرح ...	شرح تجرید	شرح ...
شرح ...	حاشیه ...	شرح ...
حاشیه ...	شرح تفسیر	... الاصول
...	جامع عباسی	...
طبقات ...	مغنی	مختصر تلخیص، شرح فصوص
شرح فصوص ...	...	...
...	...	شرح ...
...	سیوطی	...
اول و ...	...	...
شرح منظومه منطق	شرح منظومه ...	...
معیار اللغة جلدین	شرح ...	

١٣٤١ ... [illegible]

و شب بر گردد قصر لازم است و الا اگر ده روز نماند
احوط جمع است شرط دوم آنکه مسافر قصد مسافت داشته
باشد پس هرگاه مقدار مسافت بی قصد برود مثل اینکه
عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر
مسافت خواهد رفت یا نه اگر چه این نحو برود از مسافت
محسوب نیست و باعث قصر نمیشود هر چند زیاد از هشت فرسخ
باشد فرقی نیست در قصد مسافت میان اینکه بالاصاله قصد
داشته باشد یا بتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند اینها
حکم اینها حکم مولی و شوهر است پس اگر مولی و شوهر قصد
مسافت دارند حکم کنیز و زن قصر است شرط سیم آنکه قصد
مسافر مستمر باشد تا وقتیکه باخر برسد پس اگر پیش از
آنکه چهار فرسخ برود مردد شد یا قصد برگشتن کرد نماز را
تمام کند و روزه را اگر افطار نکرده افطار نکند و نمازیکه
پیش از تردد کرده صحیح است اعاده و قضا ندارد شرط چهارم

آنکه

آنکه مسافر قطع نکند بقصد ماندن ده روز یا ماندن
سی روز بی قصد یا عبور بوطن که اگر یکی از این سه حاصل شد
سفرش قطع میشود پس اگر قصد هشت فرسخ کرد مثلا
ولیکن بنا دارد که در بین راه ده روز بماند یا بوطن خود مرور
کند چنین هشت فرسخی مسافت شرعی نیست و موجب قصر
نمیشود و همچنین اگر از اول مردد است که در اثناء راه ده
روز بماند یا نه یا بوطن مرور کند یا نه و حکم تردد در بین
اقامه یا مرور بوطن که در اثناء راه بهم رسد مثل تردد در طی
مسافت است که در شرط سیم گذشت شرط پنجم آنکه سفر مباح
باشد پس اگر سفر معصیت باشد نماز را باید تمام بخواند
و روزه را بگیرد چه خود سفر معصیت باشد مثل گریختن
غلام و کنیز و امثال آن و چه بجهة معصیت باشد مثل سفر
کردن از برای دزدی از برای ظلم بکسی و امثال آن شرط
ششم آنکه مسافر از عمل خود قرار ندهد مثل مکاری و ملاح